

نصب بابه در خانه خاله

جنگ "سیا" و "سرخ"

افغانستان در طول تاریخ پر از نشیب و فراز خود، میدان زور آزمائی کشور گشایان جبار و خونریز بوده است و مردم آزادمش این خطه باستانی، در میادین نبرد، حماسه آفرین بوده و از سنگر های دفاع از آزادی، شرف و غرور شان، همیشه سر افراز و پیروز بدر آمده اند.

در هر مقطع از تاریخ شکوهمند این سرزمین آزاده گان، یک مشت افراد خود فروخته و خائن، جهت کسب منافع شخصی، گروهی و یا هم قومی، در خدمت دشمنان مردم قرار گرفته و ستون پنجم دشمن را تشکیل داده با ایجاد ستون پنجم دشمن، نامردانه و زیبانه، مردم و مبارزین ملی را، از پشت خنجر زده اند...

در زمان اشغال افغانستان توسط اردوی سرخ روسی نیز همین ستون پنجم اشغالگران "سرخ" بود که جنگ آزادیبخش ملی ما را از پشت خنجر زده و باعث طولانی شدن جنگ و برپادی مملکت گردید. البته نمی توان نقش یک مشت فتنه جوین و جیره خواران بی مقدار دیگر را در ستون پنجم "سیا"، نیز نادیده گرفت که آخرین تلاش های شانرا بکار بستند، تا جنگ آزادیبخش ملی را از مسیر اصلی آن منحرف نموده و در طولانی تر شدن جنگ و برپادی کشور و پر نمودن حسابات متعدد بانکی شان و...، در خدمت دشمن قرار گرفتند. چنان بود که جنگ ملی و میهنی و جنگ آزادیبخش مردم افغانستان، در مقابل اشغالگران روسی و نوکران بومی شان، به جنگ "سرخ" و "سیا"، مبدل گشت و از مسیر اصلی آن خارج گردید و باقی قضایا... .

آنگاه که رژیم دست نشانده روس در اثر یک توطئه داخلی حزبی و یک زد و بند سخت مفتضحانه، بین "سرخ" و "سیا"، سقوط کرد، "سرخ" و "سیا" درهم آمیخته و به شدت رنگ باختند. جوی های خون جاری گشت و چپ و راست مردم را از دم تیغ شقاوت خویش کشیدند. کابل زیبا، به خاک و خاکستر مبدل گشت و دود از دماغ مردم بدر آمد.

در این گیر و دارها و بگیر و ببندها، چند جنرال ماشینی "سرخ"، یکشبه "سیا" شدند و تا توانستند به آتش جنگ هایی که خود بر افروخته بودند، پکه زدند و بطرول پاشیدند و خود با بدمستی هایی که خاصه شان بود، به تماشا نشسته و از ریختن خون خلائق لذت بردند...

جنرالک های دست پرورده روس، چون جنرال نبی عظیمی، جنرال دلاور، جنرال فتاح، دوستم، یار محمد، باقر فرین، بابه جان، سید اعظم سید. جنرال رزاق، برادران علوم و... چنان آتش جنگ را در افغانستان و بصورت خاص در کابل، شعله ور ساختند که تا هنوز هم دود آن فضای کابل را آلوده نگهداشته است. تعدادی از این جنرالان خونریز، غارت پیشه، ستمگر و جنایت گستر، در فردای سقوط رژیم طالبی، از مخفیگاه ها و سُمج های خود بدر آمده و یکشبه در خدمت "سیا" قرار گرفته و به آرگاه و بارگاهی رسیدند و دیموکرات شدند و به آرگاه و بارگاهی رسیدند و چند چیز دیگر... .

یکی از این دیموکرات شده ها و یکی از آن "سرخ" های "سیا" شده و رو سیاه شده، جنرالکی است به نام "بابه جان". معلوم نیست که آیا نام این جنرال ماشینی "بابه" و تخلص اش "جان" است، یا اینکه اسم او "بابه جان" و اصل و نصب و تخلص اش نا معلوم و از اسم پدر محروم. این جنرال ماشینی و فاقد تمام اوصاف انسانی، "پرچمی" بود، "اخوانی" شد، "اخوانی" بود، "دیموکرات" شد و حال خبر میشویم که "مسلمان" شده است و متدین. عنقریب "قهرمان" هم خواهد شد و مارشال و سپهسالار و... .

از مدتی به اینطرف "بابه جان"، گویا در ظاهر امر، از چشم افتاده بود. اینکه در خفا مشغول کدام توطئه چینی ها و زد و بند ها بوده است، به خدای حق معلوم. اما در این اواخر او را بجای جنرالک دیگری از طیف دیگر گماشته اند. در حقیقت آن یکی را کشتند تا نوبت به این یکی رسید. "بابه" را در خانه خاله یعنی در جائیکه سر خور است و سرش را خواهد خورد، نصب نمودند.

نصب "بابه جان" در مقام قوماندانی زون ۳۰۳ پامیر، یکی از اقدامات و تصامیم "سیا" است در مقابله با "سرخ". جنرالک ماشینی "بابه جان" در سه دهه قبل همیشه ثابت ساخته است که در معادلات و برخوردهای وظیفوی، هیچ امری را مقدم تر و مقدس تر از نفع شخصی خود نمی داند. او منحصی یک جنرال ماشینی پرچمی، میرا از هر نوع صفات انسانی و افغانی، در تمام عرصه های فعالیت های وطن فروشانه و خائنانه، ثابت ساخته است که حتی زن و فرزند برایش پیشیزی ارزش ندارد. "بابه جان" هیچ پیغامی بجز داشتن تبعیض نژادی نداشته و ندارد.

به شهادت تاریخ، "بابه جان"، در فعالیت های وطن فروشانه و خائنانه نظامی اش، بستگی های قومی و گروهی را همیشه مقدم دانسته و در نظر داشته است و در تمام عمر نگبت بار سیاسی - نظامی خود، به معامله گری و سود جوئی پرداخته و منافع شخصی را بر همه چیز مقدم بداند. کسی به یاد ندارد که "بابه جان"، یک ساعت و حتی یک لحظه هم، بخاطر حفظ منافع ملی، منافع شخصی را زیر پا کرده باشدو چنان در عمل غرق بوده است که همیشه مایه ننگ خود، فامیل و ملت را فراهم کرده است.

پس از کشته شدن جنرال داوود داوود و دو سه رسوای دیگر، اکنون نوبت می رسد به نصب "بابه جان"، بجای "داوود جان". جلوگیری از ورود و پرداختن جدی به صدور و قاچاق مواد مخدر و ایجاد هماهنگی های کامل بین شبکه های مافیائی مواد مخدر، تقویت و تجهیز نیروهای جنگی قاچاقچیان هروئین و تریاک و جنایتکاران جنگی، آراسته ساختن پرسونل تحت اداره به انگیزه دفاع از جنگ سالاران و حمایت مستمر از فامیل های جنگ سالاران و قاچاقچیان و جنگ افروزان و...، همه از مواردی اند که نصب "بابه" را در خانه خاله، حتمی و ضروری می سازد.

سرانجام انتصاب "بابه جان" در این مقام، به همه سوال ها نقطه پایان گذاشت. جنگ سالاران و قاچاقچیان و تبعیض طلبان و وطن دشمنان مطمئن شدند که حالا دیگر کدر رهبری وزارت امور داخله در کف دست شان است. آنان آرزو دارند تا وزارت امور داخله بتواند رهبری پلیس کندهار را نیز به فردی چون "بابه جان" بسپارند.

این توصیه متوجه همه نهاد های ملکی و نظامی است و امید می رود وزارت امور داخله و در رأس آن جنرال تنظیمی "بسم الله خان"، امور ملکی و نظامی را تا حد مقدور آن به "جان ها" و "خان ها" از قماش "بابه جان ها"، بسپارد تا در فردای خروج نیرو های خارجی از افغانستان، مشکلی برای دزدان، جانیان، قاتلین حرفوی، قاچاقچیان مواد مخدر و جنگ سالاران و جنرالان پرچمی مسلمان شده پیش نیاید. آنچه را در مورد "بابه جان" گفتیم حقایق اند که مصداق های فراوانی دارند. و اما "بابه جان" هم باید بداند که او در اوضاع و احوال جدید و متفاوت از دیروز به کار گماشته شده است. دیروز در خدمت "سرخ" بود و "سبز" و امروز در خدمت "سیا" قرار دارد.

تقاضای متعددی و چند و چون های باورمندی به رهبری "ربانی- فهیم" محسوس و هویدا است که تفاهم و مساعی مشترک با نهاد های مختلف جنگ سالاران، حمایه از ناقصین حقوق بشر و قاچاقچیان مواد مخدر در زون مربوط، مخصوصاً والیان ولایات و در رأس آن "عطامحمد" بی "نور" که از دوستان خوب "بابه جان" بی نمک هم می باشند و بعنوان (والی) برجسته از مواد مخدر، نتایج عالی اقدامات شان در عرصه های تأمین امنیت جنگ سالاران، نوسازی و بازسازی صد ها بلند منزل و شهرک ها و تجارت خانه های شخصی و فامیلی و...، که با حمایت از گروه های جنگی در شمال، زندگی را برای مردم حرام ساخته اند، همکاری همه جانبه با تروریسم و قاچاق مواد مخدر، کشتی امید مردم را با کمک حامیان خارجی و منظوقی خود به گودال نیستی و تباهی رهنمون گردانیده اند.

جنرال "بابه جان" باید خود را در خدمت "عطا محمد" قرار داده در خدمت صاحبان زر و زور که از قانون فراتر می روند، قرار گیرد. و اما "بابه جان" باید هوشیار باشد که چهار صباحی از "داوود جان" بیشتر عمر کند و زود رهسپار جهنم نگردد. او باید به زیرکی یک رویاه عمل کند تا در جنگ "سرخ" و "سیا"، ساندویچ نشود. با "سرخ" سرخ باشد و با "سبز"، سبز و با "سیا"، سیاه و با "کیبود"، کیبود. هر چند در سه دهه گذشته، بار ها به اثبات رسانیده که او در این رشته استاد زمان است و در هر قالبی که بریزی اش، شکل همان قالب را اختیار میکند.

پایان